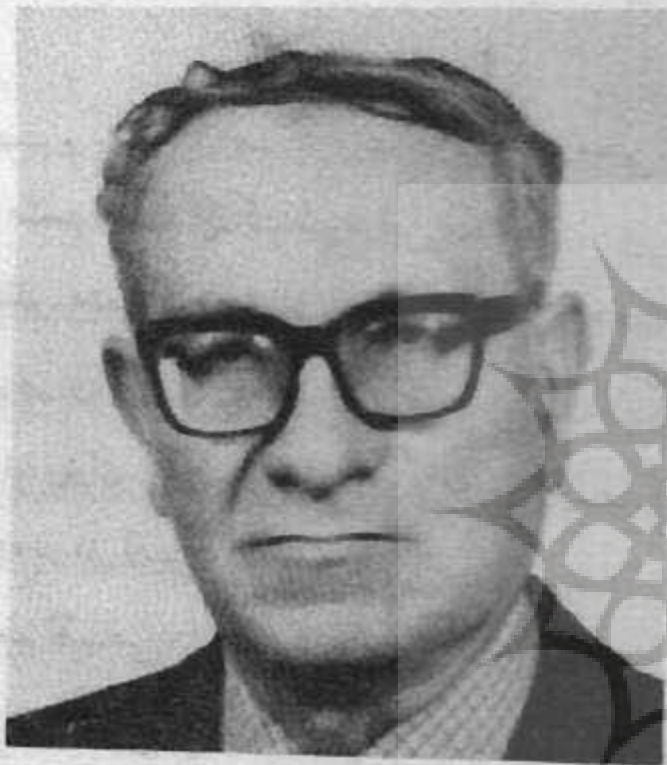


فعل متعدی و مفعول و اقسام آن

دکتر خسرو فرشیدورد



تعریف فعل متعدی - فعل متعدی آنست که عمل فعل بفاعل پایان نیابد و از آن بمفعول سرایت کند، مانند: « کتاب را خواندم » که عمل خواندن از « من » بکتاب (مفعول) سرایت کرده است. امروز نشانه لفظی اکثر فعلهای متعدی « را »^(۱) است. بنابراین چنین افعالی در جواب « که را » یا « چه را » یا « چه چیزی را » یا « چه کسی را » واقع می‌شوند مثال: چه چیزی را خواندم؟ کتاب را.

نشانه معنوی فعل متعدی، مفعولست زیرا بدون آن معنیش ناقص است از این رو فعل متعدی از لحاظ نیاز بمفعول، تاحدی مشابه فعل ربطی (فعل ناقص) است که بمکمل احتیاج دارد با این تفاوت که مفعول فعل متعدی « اسم » و مکمل فعل ناقص معمولاً « صفت » است.

گفتیم « را » امروز نشانه مفعولست بجز در چند جمله معدود که بتقلید از قدیم توسط گذشته‌گرایان بکار می‌رود مانند: « مرا آید »، « برایست »، ولی در قدیم همیشه چنین نبوده است و « را » گاهی با متممهای قیدی نیز همراه بوده است و باین معانی می‌آمده است. برای، از، به، در و جز آنها. بنابراین « را » در قدیم تنها بشکل امروزی بکار نمیرفته است یعنی فقط برای ساختن مفعول رائی استعمال نمیشده است. بلکه این حرف مفعولهای غیررائی و متممهای قیدی^(۲) هم میساخته و در آن صورت چنانکه گفتیم بمعنی از، را و برای و... هم بوده است. مانند: « او را گفتم » یعنی باو گفتم، « او را پرسیدند » یعنی از او پرسیدند، « او را کتابی بود » یعنی برای او کتابی بود.

فعل لازم^(۳) - فعل لازم فعلی است که بمفعول نیازمند نباشد و نشانه اش آنست که در جواب « که را »، « چه را » یا « چه چیزی را » و یا « چه کسی را » نیاید و امروز^(۴) همراه با حرف اضافه « را » نیست، مانند: من رفتم، هوشنگ آمد. که نمیتوان گفت « هوشنگ را آمد ».

بادآوری ۱- معنی بعضی از فعلها بدون متمم قیدی مکان

۱- « را » چنانکه میدانیم از حروف اضافه است و امروز نشانه سه چیز است، یکی نشانه مفعول رائی، دیگر نشانه متعدی بودن فعل، سوم معرفه بودن.

2- complement circonstanciel(f)

3- intransitif(f)

۴- در قدیم گاهی فاعل و نایب فاعل هم با « را » می‌آمده است. نگاه کنید بمقدمه مجمل التواریخ و القصص، بقلم استاد ملک الشعرای بهار.

هم ناقص است^(۱)؛ مانند: «فرهاد رسید» که باید بگوئیم «فرهاد از راه رسید» یا «از تهران رسید» و یا «من رفتم» که باید گفت «من بخانه رفتم» یا «او آمد» یعنی «او باینجا آمد» و این از مواردیست که مفعول و متمم قیدی بهم نزدیک میشوند؛ زیرا فعل بهر دو نیازمند است و وجه امتیاز همان معناست، زیرا مثلاً متمم مکان فعل را نباید مفعول آن شمرد زیرا معنی قیدی دارد.

فعل‌های لازم‌المتمم - برخی از فعلها، مفعول رائی ندارند ولی دارای مفعول غیر رائی یا متمم لازمند، مانند جنگیدن، ازدواج کردن، معاشرت کردن و مانند آنها. مثال: آلمان با فرانسه جنگید.

متمم و مفعول

متمم و مفعول باهم تفاوت دارند باین معنی که مفعول نوعی متمم است. اینک شرح این مختصر:

متمم - متمم گروه اسمی یا اسمی است که معمولاً بوسیله حرف اضافه (متمم ساز) چیزی بمعنای کلمه دیگر میافزاید. مانند: او بخانه رفت، فرهاد بشهر اصفهان سفر کرد، کار در مدرسه، پر از آب.

متمم اقسامی دارد که عبارتند از:

۱- متمم فعل، ۲- متمم اسم، ۳- متمم صفت، ۴- متمم قید، ۵- متمم صوت.

متمم فعل - متمم فعل آنست که بوسیله حرف اضافه (متمم ساز) چیزی بمعنای فعل بیفزاید.

متمم فعل بر دو قسمت: ۱- مفعول^(۲) ۲- متمم قیدی^(۳).

متمم قیدی - متمم قیدی گروه اسمی یا اسمی است که بیاری حرف اضافه نقش قید را بازی کند یعنی چیزی بمعنی فعل بیفزاید؛ بنابراین از وابسته های افزاینده است و تفاوتش با مفعول تنها از لحاظ معنی است که از

وابسته های^(۴) پردازنده یا لازمست و گرنه هر دو دارای حرف اضافه اند و اگر بخواهیم بشیوه زبانشناسان ساختگرا^(۵) صورت و شکل زبان را اساس کار خود قرار دهیم مفعول رانیز باید از متمم های قیدی بشمار آوریم. و یا متمم های قیدی را هم مفعول بنامیم بخصوص که معنی بعضی از فعلها چنانکه دیدیم بدون پاره ای از متممهای

قیدی از قبیل متممهای قیدی مکان، نیز ناقص است، مثلاً جمله «او رفت» بدون متمم آن کامل نیست و برای تکمیل آن باید گفت: «او بشیراز رفت».

مفعول - مفعول اسم یا گروه اسمی یا جمله واره ایست که عمل فعل متعدی از فاعل بآن سرایت میکند و بدون آن معنی فعل متعدی ناتمامست بنابراین از وابسته های پردازنده یا لازمست.

مفعول معمولاً با حروف اضافه «را»، «به» و «از» و «برای» و... بفعل مربوط میگردد، مانند هوشنگ را دیدم، کتاب را بفردون سپردم، آن موضوع را از فرهاد پرسیدم. مفعول بر دو قسمت: ۱- صریح یا رائی ۲- غیر صریح یا غیر رائی. در این باره پس از این سخن خواهیم گفت.

مفعول صریح برخی از فعلها هم با را میآید مانند او را گفتم و او را پرسیدم و هم با حروف اضافه دیگر مثل: «باو گفتم» و «از او پرسیدم».

یادآوری ۱- وابسته ها بر دو قسمتند: ۱- وابسته پردازنده یا لازم که هسته بآن نیاز دارد و بدون آن معنی ناقصست، مانند: «زیرک» در «او زیرکست». که معنی «است» بدون «زیرک» ناقص است.

۲- وابسته افزاینده یا گسترنده آنست که معنی هسته بدون آن هم کاملست، مانند: «سبز» و «با هواپیما» در «کتاب سبز» و «او با هواپیما بمشهد رفت».

یادآوری ۲- متممی و مفعولیت از حالات اسمند که لازمست توضیحی درباره آن بدهیم:

حالت اسم - نقشی که اسم و گروه اسمی در جمله یا

۱- بصفحه ۴۱ دستور امروز، چاپ اول نگاه کنید.

2- object (e), Le complement d'object(f)

3- Complement circonstanciel(f)

(در این نوشته «f» علامت فرانسوی و «e» نشانه انگلیسی است).

۴- وابسته عنصریست که دارای هسته ایست مانند صفت و قید و متمم و مکمل که هسته آنها اسم یا فعل یا صوتست.

5- structuralist(e) structuraliste(f)

جمله‌واره یا گروه بازی میکند حالت (۱) یا وظیفه یا نقش دستوری آن نامیده میشود.

حالت‌های اسم پنج است: ۱- مسندالیهی ۲- متممی ۳- ندا ۴- همسانی ۵- مسندی.

همسانی خود بر چهار قسم است: ۱- بدلی ۲- تأکیدی ۳- همپایگی ۴- تفسیری.

برای اطلاع بیشتر بدستور امروز، در مبحث حالات اسم ص ۳۹ نگاه کنید.

اینک توضیح بیشتری درباره فعل متعدی و مفعول و متمم لازم:

اقسام فعل متعدی - فعل متعدی بر دو قسم است: ۱- تام ۲- ناقص.

فعل متعدی تام خود بر سه نوع است: ۱- یک مفعولی ۲- دو مفعولی یا بیشتر ۳- لازم المتم.

فعل متعدی تام آنست که مکمل (مسند مفعولی) نداشته باشد و بتواند مجهول شود. مثل: کتاب را باو دادم.

فعل متعدی تام یک مفعولی آنست که دارای یک مفعول رائی باشد یعنی دارای مفعولی باشد که میتواند «را» بگیرد، مانند: او را دیدم.

فعل متعدی لازم المتم آنست که مفعول رائی ندارد ولی دارای مفعول غیر رائی یا متمم لازمست، مثل: من با او معاشرت کردم.

فعل متعدی تام دو مفعولی یا بیشتر آنست که دارای یک مفعول رائی و یک یا دو متمم لازم باشد، مانند: کتابم را باو دادم، مدادم را از او گرفتم.

فعل متعدی ناقص یا فعل متعدی ربطی آنست که علاوه بر مفعول با عنصر دیگری بنام مکمل یا مسند مفعولی همراه است که معنی آن را کامل میکند. مکمل غالباً توصیف گر مفعول رائیست؛ مثال: من او را خردمند یافتم؛ که خردمند مکمل است و «او» را که مفعول رائی است توصیف کرده است.

مکمل یا صفتست یا گروه اسمی یا اسمیست که نقش صفت را بازی میکند یعنی مفعول را وصف مینماید؛ مانند: «احمد دیوار را سفید کرد»، «او را عاقل پنداشتم»، «وی را

خردمند میدانستم»، «من او را برادر خطاب میکنم»، «که لهراسب را شاه بایست خواند». (فردوسی).

که مکمل هائی که با خط سیاه مشخص شده اند همه مفعول رائی را وصف کرده اند.

فعل متعدی ناقص گاهی یک مفعولیتست، مانند: پنداشتن، یافتن، احساس کردن. مثال: من او را عاقل یافتم. و

گاهی دو مفعولیتست، مثل: معرفی کردن و خطاب کردن. مثال: هوشنگ او را در برابر جمع رئیس خطاب کرد.

که «او» مفعول اول و «در برابر جمع» مفعول دومست. اینک تفصیل بیشتری درباره مفعول و فعل متعدی و

متمم لازم:

۱- درباره مفعول:

مفعول امروز بر دو قسمست: صریح یا رائی و غیر صریح یا غیر رائی یا متمم لازم.

امروز فعل متعدی نیز مثل مفعول بر دو قسمست: رائی و غیر رائی. مفعول و فعل متعدی رائی آنست که بتواند با

«را»ی مفعولی همراه باشد، مانند آنچه در مثالهای زیر می بینیم: غذا را خوردم، یا غذائی خوردم، که «غذا» را مفعول

رائی و «خوردم» را فعل متعدی رائی میگوئیم زیرا میتواند با «را»ی مفعولی همراه باشد، خواه «را» در جمله ظاهر شود

خواه نشود زیرا اگر هم «را» ظاهر نشود میتوان آن را بکلام افزود، مثلاً در جمله های اخیر هرچند «غذائی»، «را»

ندارند ولی میتوان «رائی»، بآنها اضافه کرد و گفت: غذائی را خوردم. بنابراین مفعول صریح یا رائی میتواند هم بیواسطه

باشد و هم بیواسطه. وقتی «را»ی آن حذف شود بیواسطه است و هنگامی که ظاهر شود بیواسطه است. پس ما دو قسم مفعول صریح داریم:

۱- مفعول صریح بیواسطه یعنی بی «را» ۲- مفعول صریح بیواسطه یعنی با «را».

از این رو مفعول بیواسطه بآن معنی که در بعضی از دستورهای قدیم آمده است درست نیست زیرا در آن کتابها

نوشته شده است که «مفعول بیواسطه آنست که بدون واسطه

1- cas (f) case(e)

حرف اضافه بیاید» در حالیکه «را» خود حرف اضافه است ولی پیشینیان این را نمیدانسته اند^(۱). بنابراین «مفعول رائی» هم بواسطه است، زیرا یا «را» دارد که خود حرف اضافه است و یا میتواند «را» بگیرد و این «را» خود واسطه متعدی گردنت.

اصطلاح بواسطه و بیواسطه یا مستقیم و غیرمستقیم ترجمه غلط از زبان فرانسه و انگلیسی است، زیرا در آن زبانها مفعول بیواسطه یا مستقیم (direct) بمعنی واقعی آن یعنی مفعولی که بدون واسطه حرف اضافه بیاید وجود دارد ولی در فارسی بجز هنگام حذف «را» چنین مفعولی دیده نمیشود.

یادآوری ۱- «را» در این موارد اگر با «ی» نکره همراه نباشد، هم نشانه معرفه است و هم نشانه فعل متعدی.

یادآوری ۲- «را» وقتی با «ی» نکره توأم باشد، فقط نشانه مفعولست نه معرفه بودن، مانند: کتابی را خریدم، پیراهنی را پوشیدم، قلمی را پیدا کردم.

بنابراین مفعول صریح بچهار صورت میتواند بیاید که در دو مورد با «را» و در دو مورد دیگر بدون آنست:

یکی با «را» و یاء نکره مانند: غذائی را خوردم

دیگر تنها با «را» مانند: غذا را خوردم

دیگر با «ی» و بدون «را» مانند: غذائی خوردم

دیگر بدون «ی» و «را» مانند: غذا خوردم

که صورت اخیر بفعال مرکب و شبه مرکب نزدیکست. از این قبیلست: لباس پوشیدن، دست دادن، آب خوردن، کتاب خریدن و دهها مانند آن.

یادآوری ۱- مفعول صریح فعل داشتن معمولاً بدون «را» میآید مانند: «هوشنگ پول دارد» و «من کتاب دارم».

یادآوری ۲- ممکنست جمله واره ای جانشین مفعول صریح گردد و آن معمولاً با افعالست که بر احساس کردن، گفتن، شنیدن، دیدن، لمس کردن، فهمیدن، فرمان دادن، امر کردن و مثل آنها دلالت میکند مانند: گفتم که نرود، دیدم که بخانه میرود، فهمیدم که برنمیگردد، فرمان دادم که باصفهان برود، که جمله واره های بعد از «که» در حکم مفعولند. زیرا مثلاً «فهمیدم که برنمیگردد» یعنی «من برنگشتن او را

فهمیدم».

۲- درباره فعل متعدی یک مفعولی و دو مفعولی - دیدیم امروز فعل متعدی رائی بر دو قسمت: یکی یک مفعولی؛ یعنی آنکه فقط یک مفعول صریح (رائی) دارد و معنیش با یک مفعول رائی تمام میشود و بمفعول غیر صریح (غیررائی) نیازمند نیست، مانند: دیدن و خوردن و خواندن. مثال: من برادرم را دیدم، او غذایش را خورد، هوشنگ درسش را خواند.

دیگر دو مفعولی یا بیشتر؛ یعنی آنکه علاوه بر مفعول رائی، مفعول غیررائی (متمم لازم) هم دارد؛ یعنی بدو مفعول یا بیشتر محتاجست؛ مانند: دادن، گفتن، فروختن، نشان دادن، نمودن، گزارش دادن، درس دادن، نوشتن، شنیدن، تحویل دادن، ترجیح دادن، سپردن، گرفتن و نظایر آن. مثال: من شما را باو ترجیح میدهم، من کتابم را بفریدون سپردم، او قلمش را از من گرفت، که در این جمله ها وجود مفعولهای غیررائی «او» و «فریدون» و «من» لازمست.

مفعول غیررائی یا غیرصریح گاهی جاندار است و مفعول رائی باو برمیگردد و گیرنده یا دهنده بحساب میآید، مانند: من کتاب را بفریدون سپردم، (مفعول دوم گیرنده است)، من کتاب را از فرهاد گرفتم (مفعول دوم دهنده است).

یادآوری ۱- در قدیم گاهی جای دوم مفعول را عوض میکرده اند و مفعول دوم را با «را» و جلوتر از مفعول اول قرار میداده اند و مفعول اول را با حرف اضافه دیگر و بعد از آن و بدون «را» میآوردند مانند: «ترا تیشه دادم که هیزم بکن» و گاهی اصلاً بجای «به» یا «از» یا «برای»، «را» میآوردند مانند: «ترا گفتم»، «او را پرسیدم» بجای «باو گفتم» «از او پرسیدم». بنابراین در قدیم گاهی مفعول اول و دوم جای خود را عوض میکرده اند چه از لحاظ همراهی آنها با «را» و «حرف اضافه» دیگر و چه از نظر جای آنها در جمله.

۱- بدستور پنج استاد و قریب نگاه کنید.

یادآوری ۲- امروز نیز میتوان جای دو مفعول را عوض کرد بخصوص اگر «را» را حذف کنیم مانند «من بفریدون کتاب دادم»، «فرهاد از او دفتری خرید» و «هوشنگ بمن خودنویسی داد».

یادآوری ۳- مفعول غیررانی یا متمم لازم در بعضی از گروههای فعلی این دسته، در حقیقت متمم لازم جزء غیرفعلی (فعلیاری) گروهست زیرا بعضی از اسما و صفتها دارای متمم لازمند مانند: آشتی با کسی و غیره. بنابراین آشتی دادن با کسی از این قبیلست.

۳- اینک سیاهه ای از فعلهای متعدی دو مفعولی:

الف - فعلهای بسیط: آشاماندن، آغالیدن، آلودن، آمیختن، آمودن، آوردن، آویختن، ارزییدن، افراختن، افراشتن، افزودن، افشانیدن، افکنیدن، انباشتن، انداختن، انگاشتن، بخشودن، بخشیدن، بردن، بستن، پاشیدن، پذیرفتن، پرداختن، پرسیدن، پوشاندن، پیوستن، تاباندن، ترساندن، جواندن، چسباندن، چشانیدن، خریدن، خلاندن، خواستن، خزانیدن، خوراندن، دادن، دوسیدن، رساندن، رهانیدن، ریختن، سپردن، شناساندن، شنیدن، فرستادن، فرمودن، فروختن، فهماندن، قاپیدن، کاشتن، کوفتن، گذاشتن، گرفتن، گریزانیدن، گفتن، گماردن (گیماشتن)، مالیدن، ماندن (متمدی)، شناختن، نشاندن، نمایاندن، نمودن، نوشاندن و وزاندن.

ب - فعلهای مرکب و گروههای فعلی دو مفعولی: آشتی دادن، آگاه کردن، آماده کردن، آویزان کردن، ابراز کردن، ابلاغ کردن، اجازه دادن، اجازه دادن، اختصاص دادن، اختار کردن، ارشاد کردن، اظهار کردن، استعفاء کردن، اضافه کردن، اعطاء کردن، اعلان کردن، اغتنام کردن، اقتباس کردن، امر فرمودن، امر کردن، انبار کردن، بدل کردن، بذل کردن، برابر داشتن، بلند کردن، بیزار کردن، پُر کردن، پس دادن، پس گرفتن، پنهان کردن، پاس دادن، تبریک گفتن، تجویز کردن، تحریک کردن، تحمیل کردن، تسلیت گفتن، تحویل دادن، تقاضا کردن، تعلیم دادن، تعلیم کردن، تقدیم داشتن، تنیدن بدور...، ترجیح دادن، تشریح کردن، تشبیه کردن، جدا کردن، جُفت کردن، حرکت دادن، حکایت

کردن، حمل کردن، خیر دادن، خیردار کردن، خرید کردن، خریداری کردن، درس دادن، دریافت کردن، دستور دادن، روبرو کردن، رها کردن، سیراب کردن، شرکت دادن، طرح کردن، طلب کردن، عرض کردن، علاقمند کردن، علنی کردن، عوض کردن، فرمان دادن، فرو بردن، فرو انداختن، فرود آوردن، فرو کردن، قبول کردن، قبول نمودن، قرض دادن، قرض گرفتن، قسم دادن، قصد کردن، قول مساعد دان، گزارش دادن، لبریز کردن، مایوس کردن، مایل کردن، مبادله کردن، متعجب کردن، متفکر کردن، متمایل کردن، مربوط کردن، مساوی کردن، مخلوط کردن، مرجع کردن، مرجح دانستن، مطابقت دادن، مطابقت کردن، مرجع داشتن، مصمم کردن، معارضه کردن، مطمئن کردن، محتاج کردن، معزفی کردن، معتقد کردن، مقابل کردن، مقتید کردن، ملحق کردن، منع کردن، موقوف کردن، منتظر داشتن، موکول کردن، مواجه کردن، موافق کردن، مطابق کردن، ملول کردن، مستعد کردن، محکوم کردن، مجبور کردن، نجات دادن، مختص کردن، مصروف داشتن، نسبت دادن، نشان دادن، نهران کردن، نیازمند کردن، نقل کردن، وادار کردن، وارد آوردن، وارد کردن، واقف کردن، واگذار کردن، وصل کردن، وعده دادن، وفق دادن، هیه کردن، هُل دادن، یاد دادن، یاد گرفتن و یاری کردن

۳- اینک سیاهه ای از فعلهای متعدی یک مفعولی:

الف - فعلهای بسیط یک مفعولی: آشامیدن، افزودن، اندوختن، افراختن، افروختن، اندودن، بااختن، بافتن، بریدن، بسودن، بوسیدن، بیختن، پختن، پالودن، پرداختن، پذیرفتن، پروراندن، پرورانیدن، پروردن، پنداشتن، پوشاندن، پوشیدن، پیمودن، ترکاندن، تکاندن، توانستن، جستن، جنبانیدن، جنبانیدن، جوشاندن، جویدن، چاپیدن، چراتدن، چزاندن، چرخاندن، چکاندن، چریدن، چشیدن، چماندن، چلوساندن، چلانیدن، چلاتیدن، چیدن، خماندن، خواندن، خنداندن، خواباندن، خیساندن، خوابانیدن، خوردن، خواستن، داشتن، دانستن، در آوردن، درخساندن، درودن، دریدن، دماندن، در دیدن، دواندن، دوحتن، دوشانیدن، دوشیدن، دیدن، راندن، ربودن، رشتن،

رقصاندن، رنجاندن، روییدن (روفتن)، رویاندن، زایاندن، زدن، سائیدن، ساختن، سختن، سرشتن، سوزاندن، سرودن، سُفتن، شانیدن، شکافتن، شناختن، طلبیدن، غارتیدن، فرسودن، فشاندن، فریفتن، فهمیدن، کاستن، کاشتن، کاویدن، کشتن، کشتن، کشیدن، کندن، کوبیدن (کوفتن)، گذراندن، گرداندن، گردانیدن، گریاندن، گریزاندن، گرفتن، گرازیدن، گسستن، گزیدن، گزیدن، گلاندن، گستراندن، گستردن، گشادن، گشودن، لرزاندن، مکیدن، میراندن، نامیدن، نکوهیدن، نگاریدن (نگاشتن)، نواختن، نوشتن، نوشیدن، نهفتن، یارستن، یافتن.

ب - فعلهای مرکب و گروههای فعلی متعدی یک مفعولی:
 آرایش دادن، آزار دادن، آسان کردن، آزمایش کردن، آشکار کردن، آباد کردن، آغاز کردن، آماده کردن، ابطال کردن، از میان برداشتن، از بین بردن، احتمال دادن، استثمار کردن، اصرار کردن، استخدام کردن، اصلاح کردن، ارشاد کردن، اختیار کردن، احساس کردن، انکار کردن، استعمال کردن، استعمار کردن، اغفال کردن، امتحان کردن، اقرار کردن، امان دادن، انتخاب کردن، ایجاد کردن، اکتساب کردن، از دست دادن، بازداشت کردن، احتکار کردن، اداره کردن، بازی دادن، باطل کردن، بحال خود گذاشتن، بخاطر آوردن، بخطر انداختن، برپاداشتن، بسپهده داشتن، برپا کردن، بکار انداختن، بکار بردن، بکار بستن، بیان کردن، پائین آوردن، پاس داشتن، پُر کردن، پرمشش کردن، پسند دادن، پی گرفتن، پیگیری کردن، تبخیر کردن، تجدید کردن، تجربه کردن، تجزیه کردن، تحقیق کردن، تحقیر کردن، ترک کردن، تلف کردن، تعمیم دادن، تشکیل دادن، تعقیب کردن، تکرار کردن، تغییر دادن، تصویب کردن، ترویج کردن، تزئین کردن، تزکیه کردن، تعویض کردن، تلافی کردن، تلخیص کردن، تصفیه کردن، تصرف کردن، تصدیق کردن، تکذیب کردن، تمام دادن، تهیه کردن، تهییج کردن، جاروب کردن، جایز شمردن، جبران کردن، جذب کردن، جزاحی کردن، جلب کردن، جرأت دادن، جستجو کردن، جلوگیری کردن، جمع کردن، حراج کردن، حلاف کردن، حفظ کردن، حمل کردن، خراب کردن، خراش دادن، خرج

کردن، خنک کردن، خلاصه کردن، خلع کردن، دار زدن، دراز کردن، در دست اجراء داشتن، درمانده کردن، درست کردن، دست انداختن، دعوت کردن، دلیل آوردن، دور کردن، دوست داشتن، ذبح کردن، راهنمایی کردن، رد کردن، رواج دادن، رهنمونی کردن، سفت کردن، سر دادن، سرزنش کردن، سرما دادن، سوار کردن، سرنگون کردن، سرکردن، سیر کردن، شهادت دادن، شاد کردن، شایع کردن، شروع کردن، شل کردن، صادر کردن، صاف کردن، صدا کردن، صرف کردن، طرد کردن، قبول داشتن، طلب کردن، عبور دادن، عفو کردن، عوض کردن، غارت کردن، فرو بردن، قلع و قمع کردن، فراهم آوردن، فراهم کردن، فریب دادن، فصل کردن، فرو خوردن، قورت دادن، قبول کردن، فسخ کردن، کسب کردن، کسل کردن، گیرد آوردن، گواهی دادن، گرفتار کردن، گول زدن، گوشمالی دادن، گوشمالی کردن، گنج کردن، لغو کردن، مبهوت کردن، مجذوب کردن، محاصره کردن، محافظت کردن، محفوظ داشتن، مراجعه کردن، مصرف کردن، منفور داشتن، مورد اعتراض قرار دادن، مطرح کردن، مورد توجه قرار دادن، معلق داشتن، ملاحظه کردن، نجات دادن، نصب کردن، نابود کردن، ناقص کردن، نفی کردن، نقد کردن، وصف کردن، وام کردن، هجو کردن، هدایت کردن، یاری کردن، یاوه کردن.

۵- درباره مفعول غیررانی یا غیر صریح یا متمم لازم - مفعول غیر صریح یا متمم لازم آنست که با حروف اضافه یا گروههای حرف اضافه ای غیر از «را» بیاید، مثلاً با؛ در، به، از، برای، با، درباره، نسبت به، در برابر، بر روی و غیره. مثال: من کتاب را برای تو خریدم، او موضوع را از من پرسید، من قضیه را با او گفتم، او قلمش را بمن داد، معلم مبحث نور را بما تدریس کرد، سخن چینان او را بشما بدین کرده اند، او با وضاع خوشبین است، فرهاد با هوشنگ صحبت کرد.
 گاهی یک فعل ممکنست دو مفعول غیر صریح داشته باشد؛ مانند:

فرهاد با هوشنگ درباره شعر معاصر سخن گفت.
 بنابراین نشانه مفعول غیر صریح یا غیررانی حروف اضافه یا گروههای حرف اضافه یاد شده است.

بعضی از این افعال اگر با فعل «مورد... قرار دادن» بیایند ممکنست مفعول غیررانی (متمم لازم) تبدیل بمفعول رانی شود. مثال:

«آلمان بفرانسه حمله کرد» (با مفعول غیررانی)

«آلمان فرانسه را مورد حمله قرار داد» (با مفعول رانی)

یادآوری - متمم لازم در گروههای فعلی در حقیقت متمم فعلیاری (جزء غیرفعلی) گروه هست زیرا بعضی از اسمها و صفتها دارای متمم لازمند مانند: شبیه بکسی، علاقمند بچیزی، مساوی با چیزی، روبروی من، ازدواج با مردی، امیدواری بکسی، اعتقاد بدینی، معتقد بچیزی، معاشرت با کسی، آمادگی برای کاری، لبریز از احساسی، اینگونه گروهها اگر با فعلهای بودن یا داشتن یا کردن یا با بعضی از فعلهای دیگر بیایند گروه فعلی میسازند که دارای متمم لازمست مانند مثالهایی که دیدیم.

بعضی از این متممهای لازم لغزانند یعنی هم پیش از فعل میآیند و هم بعد از آن و هم بین اجزاء گروه فعلی قرار میگیرند مانند: این کار بمن ارتباط دارد.

این کار ارتباط بمن دارد.

این کار ارتباط دارد بمن.

از این قبیلند اعتقاد داشتن، ایمان داشتن، مشابهت داشتن و غیره.

گاهی گروههای فعلی که از صفت و فعل «بودن» بوجود میآیند معادلند با گروهی که از اسم هم‌ریشه آن صفت و فعل «داشتن» پیدا میشود مانند:

صفت + بودن = اسم + داشتن

معتقد بودن = اعتقاد داشتن

مربوط بودن = ارتباط داشتن

شبهه بودن = مشابهت داشتن

بعضی از این گروههای فعلی بصورت مجهول هم در میآیند، در آن صورت جزء غیرفعلی که معمولاً اسمست مسندالیه محسوب میشود مانند: با او سخن گفته شد، با او مقابله کرده شد، با او صحبت شد.

بسیاری از فعلها و گروههای فعلی که دارای متمم لازمند آنهایی هستند که معنی مفاعله دارند و متمم آنها با حرف

«با» میآید مانند: جنگیدن با، معاشرت کردن با، مناظره کردن با، روبرو شدن با، زندگی کردن با و غیره.

چنانکه گفتیم قیدها و متممهای مکانی در فعلهایی که معنی حرکتی دارند گاهی از عناصر لازم جمله اند مانند: من بخانه رفتم، او بشیراز حرکت کرد، هوشنگ را باصفهان فرستادند، من از تهران عبور کردم.

گاهی تشخیص متمم لازم از متمم افزاینده و گسترنده و متمم قیدی دشوار است زیرا ساختمان نحوی هر دو یکیست و هر دو از حروف اضافه و اسم یا گروه اسمی بوجود میآیند و فقط با معیار معنایی میتوان آنها را از هم تمیز داد و مشکل کار در همینجاست.

چنانکه دیدیم مفعول رانی بعضی فعلها گاهی با حروف اضافه ای غیر از «را» میآید مانند: «کسی را تمجید کردن» یا «از کسی تمجید کردن» و همچنین است گفتن و پرسیدن در

اورا گفتم = باو گفتم

اورا پرسیدم = از او پرسیدم

این امر ثابت میکند که متمم لازم نیز نوعی مفعولست و میتوان آنرا مفعول بواسطه نامید.

گاهی بجای متمم لازم جمله واره میآید مانند: «معتقدم که او میآید» یعنی «من بآمدن او معتقدم» و یا «او تصمیم گرفت بشیراز حرکت کند»، «او تمایل دارد بمشهد برود»، «من امیدوارم که بدیدن ما بیاید»، «ما علاقه مندیم که شما را ببینیم».

گاهی متمم لازم گروههای فعلی بصورت مضاف الیه یا متمم فعلیاری (جزء غیرفعلی) گروه فعلی میآید مانند: «من منتظر شما هستم»، «او انتظار شما را میکشد»، «شما خواستار شغل هستید»، «او قصد سفر دارد»، «من عزم شما دارم». اینگونه متممها نیز میتوانند بصورت جمله واره بیایند مانند: «من منتظرم که شما بیائید»، «او انتظار میکشد که شما را ببیند»، «او قصد دارد که سفر کند»، بنابراین اینگونه جمله واره ها متمم صفت یا مضاف الیه اسمند.

اینک سیاهه ای از افعالی که دارای متمم لازمند:

الف - فعلهای بسیط: آمدن، ارزییدن، افتادن، انجامیدن،

ایستادن، اندیشیدن، باریدن، بالیدن (فخر کردن)، بُریدن (جدا شدن)، بیوسیدن، پاشیدن، پرداختن (بمعنی مشغول شدن)، پریدن، پناهِیدن، پیچیدن، تاییدن (تافتن)، ترسیدن، تندیدن، جستن (جهیدن)، جنگیدن، چرخیدن، چریدن، چسبیدن، چکیدن، خاستن، خریدن، خوابیدن، خزیدن، خلیدن، دمیدن، دوسیدن، رستن، رفتن، رنجیدن، سزیدن، سوختن، شتافتن، شوریدن، غنودن، فرمودن، گذشتن، گرازیدن، گردیدن، گرویدن، گریختن، لرزیدن، ماندن، نازیدن، نشستن، نگرستن، وزیدن.

ب - فعلهای مرکب و گروههای فعلی - امتناع کردن، استنکاف کردن، استغفار کردن، الحاح کردن، القاء کردن، اجتماع کردن، استغاثه کردن، استفاده کردن، اصدار کردن، اصرار کردن، التماس کردن، امان دادن، امتیاز گرفتن، آسیب رساندن، آشتی کردن، انس گرفتن، آشنا شدن، اقامت کردن، اقامت گزیدن، آگاه شدن، آمیزش کردن، ائتلاف کردن، اثر داشتن، اجازه دادن، اعتقاد داشتن، احتیاج داشتن، احتراز کردن، اختیار دادن، احترام کردن، اختصاص دادن، ارزش داشتن، ازدواج کردن، استعاضا کردن، اعتراف کردن، اعتراف داشتن، استعفاء کردن، استعفاء دادن، استقامت کردن، استقلال داشتن، استمالت کردن، استفاده کردن، استمداد کردن، اطمینان دادن، افراط کردن، اطلاع دادن، اظهار کردن، اعتماد داشتن، افاضه کردن، الفت گرفتن، امتناع کردن، انتقاد کردن، برخورد کردن، امساک کردن، بازدید کردن، باقی ماندن، بازی کردن، بالارفتن، برخاستن، اهانت کردن، بدگوئی کردن، برخوردار بودن، برهان آوردن، بهت زدن، بحث کردن، بهره گرفتن، بهره جستن، پافشاری کردن، پرسش کردن، پرواز کردن، پاس دادن، پرهیز کردن، پذیرائی کردن، پایان دادن، پول دادن، پنهان کردن، پنددادن، پند گرفتن، پیکار کردن، پیروی کردن، پیمان بستن، پیاده شدن، پژوهش کردن، تأثیر کردن، تملق گفتن، تحزک داشتن، تردید داشتن، تشکر کردن، تسریع کردن، تفاوت گذاشتن، تن دادن، تن دردادن، تصمیم گرفتن، تضرع کردن، تطبیق کردن، تعلق داشتن، تعقل کردن، تقلید کردن، تعجب کردن، تعریف کردن، تفکر کردن، تبریک گفتن.

تعهد داشتن، تفاوت داشتن، تفاهم داشتن، تکلیف نوشتن، تکیه کردن، تلاقی کردن، توطن جستن، تنفر داشتن، توافق داشتن، توطن کردن، توجه کردن، توکل کردن، توکل داشتن، توقع داشتن، توهین کردن، تهمت زدن، جدال کردن، جُفتگیری کردن، جنگ کردن، چمباته زدن، چشم دوختن، چراغ زدن، حتم داشتن، حذر کردن، حرکت کردن، حسد بردن، حسد خوردن، حسد ورزیدن، حضور بهم رسانیدن، حکومت کردن، حمایت کردن، خبر یافتن، خدمت کردن، خسته شدن، خطاب کردن، خو گرفتن، خاتمه دادن، خواهش کردن، خدعه کردن، خشم آوردن، خوشحال کردن، خودداری کردن، خشم گرفتن، خیمه زدن، خوگر شدن، دادخواهی کردن، دخالت داشتن، دخالت کردن، دخالت دادن، دست گرفتن، دست کشیدن، دوستی کردن، دور کردن، دعا کردن، دل بستن، دل دادن، دل سپردن، دل کندن، دل نهادن، دلجوئی کردن، دهن کچی کردن، دلیل آوردن، رابطه داشتن، راضی شدن، رأی دادن، رخصت گرفتن، رضا دادن، رضایت دادن، رشک بردن، رحل اقامت افکندن، رشک ورزیدن، رنجش داشتن، رواج داشتن، رویگردان شدن، زور گفتن، سازش کردن، سازگار بودن، سازگاری داشتن، سعی کردن، ستم کردن، ستیز کردن، ستیزه کردن، ستیزه جستن، سخن گفتن، سرزدن، سیر کردن، سر کردن، سرکشی کردن، سفر کردن، سؤال کردن، سر بُردن، سکونت گزیدن، سود بردن، سکونت کردن، سکنی گزیدن، سوگند خوردن، سیاست کردن، شامل... بودن، شرکت کردن، شوهر کردن، صدمه دادن، صدمه زدن، ضربه زدن، شک کردن، شک داشتن، شکر کردن، شاباش گفتن، شکایت کردن، شکایت داشتن، شماتت کردن، محبت کردن، طمع کردن، ظلم کردن، عادت کردن، عبور کردن، عتاب کردن، عهد بستن، عمل کردن، عجب داشتن، عشق ورزیدن، عروسی کردن، عوض کردن، عیب جستن، عهد کردن، عهده داشتن، غالب شدن، غلبه کردن، غبطه خوردن، شکر کردن، فراموش کردن، فرود آمدن، فکر کردن، فرورفتن، فرار سیدن، قدرت دادن، قسم خوردن، قصه گفتن، قوت بخشیدن، قوت دادن، قول دادن، کار کردن، کار شکنی کردن، کاغذ نوشتن، کتک

شوریدن، کرامت داشتن، کسر داشتن، کشمکش کردن، کشمکش داشتن، کمک رساندن، کمک کردن، کلک زدن، کناره گیری کردن، کنار آمدن، کین جستن، کینه توزی کردن، گزارش دادن، گوش دادن، گوش کردن، لطمه زدن، لگزدن، مانع شدن، مأیوس شدن، مثل زدن، متصل بودن، متصل شدن، معامله کردن، منع شدن، مفارقت کردن، مایل بودن، مایل شدن، مباحثه کردن، متخصص بودن، متمایل بودن، متمایل شدن، مطالبه کردن، وام دادن، مقابله کردن، مطابقت کردن، منتفر بودن، مخفی شدن، مدارا کردن، منطبق کردن، مخالفت کردن، مراجعه کردن، وهم نهادن، مداخله کردن، مژدگانی دادن، مژده دادن، مسکن گزیدن، مفارقت کردن، مساعدت کردن، مسامحه داشتن، معامله کردن، مطالعه کردن، ملحق شدن، مماشات کردن، منتسب کردن، منسوب کردن، منفصل شدن، منزل کردن، مواظبت کردن، مشتمل بودن، معتقد شدن، موافق بودن، موافقت کردن، موفق شدن، موضع گیری کردن، موافق شدن، نصیحت کردن، نظر دادن، نگاه کردن، نامه خواندن، نامه نوشتن، نظارت کردن، نظر دوختن، نظم دادن، نفرت داشتن، نفوذ داشتن، نوحه کردن، وام گرفتن، وصل شدن، وطن ساختن، وعده دادن، واصل شدن، واقع شدن، وارد بودن، وارد شدن، وطن کردن، هلهله کردن، وفا کردن، همکاری کردن، همدردی کردن، همراهی کردن، یاد کردن، یاد آوری کردن، یقین حاصل کردن.

بعضی از فعلهای مرکب ضمیری دارای متمم لازمند بنابراین جمله ای که با آنها ساخته میشود دارای دو عنصر لازمست و ساختمان چنین جمله هائی بدینسانست:

- متمم لازم + فعل مرکب
- از او + لجزش گرفت
- از دیدن شما + بهتش زد
- از دیدن آن منظره + خشکش زد

۶- درباره فعل ناقص متعدی و مکمل آن:

فعلهای ناقص متعدی یک مفعولی - این افعال عبارتند از: کردن، گرداندن، گردانیدن، ساختن، نمودن، پنداشتن، دیدن،

یافتن، تصور کردن، گرفتن، خواندن، گفتن، خواستن، شمردن، فکر کردن، نگه داشتن، در نظر گرفتن، وانمود کردن، دانستن، انگاشتن.

فعلهای ناقص متعدی دو مفعولی - این افعال عبارتند از: معرفی کردن، جلوه دادن، جلوه گر ساختن، جلوه گر کردن، اعلام کردن، خطاب کردن، قلمداد کردن، مطرح کردن، بحساب آوردن، بشمار آوردن.

ترتیب قرار گرفتن اجزاء جمله ای که با فعل ناقص متعدی یک مفعولی میآید چنین است:

- مسندالیه + مفعول رائی + مکمل + فعل ناقص متعدی
- من + فرهاد را + عاقل + مینداشتم
- هوشنگ + نخته سیاه را + پاک + کرد

معنی فعلهای ناقص متعدی یا فعلهای ربطی متعدی نیز مانند فعلهای ناقص لازم، ناقصست و آنها نیز مانند اینها بکمیل احتیاج دارند یا این تفاوت که این فعلها مفعول نیز میگیرند و مکمل آنها بجای اینکه بمسندالیه برگردد بمفعول بر میگردد یعنی مثلاً عاقل مربوطست بفرهاد که مفعول است نه به «من» که مسندالیه است. اینگونه مکملها را «مکمل مفعولی» یا «مسند مفعولی»^(۱) مینامیم.

گاهی مفعول و مکمل این افعال مجموعاً بصورت جمله وارد میآید. مانند: من تصور کردم که او خوشحالست، من پنداشتم که او فکر میکند، یعنی: من او را خوشحال تصور کردم و من او را متفکر پنداشتم.

گاهی مکمل بعضی از این فعلها بمفعول دوم یعنی مفعول غیر رائی بر میگردد و در این حال مفعول رائی ذکر نمیشود و ترتیب عناصر جمله چنین است:

- مسندالیه + مفعول غیر رائی + مکمل + فعل
 - ما + بنادر + نابغه + میگوئیم
 - ما + باین درخت + جنار + میگوئیم
- در این مورد گاهی مکمل (مسند) بعد از فعل میآید و اجزاء جمله چنین میشود:

- مسندالیه + مفعول غیر رائی + فعل + مکمل

1- object

ما + باین درخت + میگوئیم + چنار
 گفتیم مکمل بیشتر صفت یا اسمست مانند: او بزرگوار
 است، او منوچهر است ولی گاهی از مجموعه ای بوجود
 میآید که از حرف اضافه و اسم یا گروه اسمی ساخته شده
 است مانند: «او از ماست» و «او را از خودمان میدانستم».
 مجموعه ای که مکملست در واقع در این مثالها نیز گروه
 اسمی است منتها گروه اسمی کوتاه‌یست که هسته آن (در
 اینجا یکی یا کسی) حذف شده است و مثلاً «او از ماست»
 یعنی «او یکی از ماست» یا «او دوستی از ماست».
 مکمل ممکنست صفت یا اسمی باشد که متمم و وابسته
 لازمی دارد که همیشه باید با هسته خود همراه باشد در این
 صورت جمله دارای پنج عنصر لازم میگردد. مثال:

مسندالیه + مفعولرانی + متمم مکمل + مکمل + فعل ناقص متعدی
 فرهاد . او را . بمطالعه + علاقمند + کرد

متمم مکمل ممکنست لغزان باشد یعنی جای آن تغییر
 کند و در اینصورت اجزاء جمله دارای ترتیبی میشود غیر از
 آنچه دیدیم مثلاً امکان دارد متمم مکمل بین فعل و مکمل
 قرار گیرد مانند:

مسندالیه + مفعولرانی + مکمل + متمم مکمل + فعل ناقص متعدی
 فرهاد + او را + علاقمند + بمطالعه + کرد

متمم مکمل ممکنست بعد از فعل نیز واقع شود و اجزاء
 جمله باین ترتیب بیاید:

مسندالیه + مفعولرانی + مکمل + فعل ناقص متعدی + متمم مکمل
 فرهاد + او را + علاقمند + کرد + بمطالعه

البته صورت اخیر کمتر دیده میشود.

مکمل و متمم آن (علاقمند بمطالعه) را میتوان در حکم
 یک گروه و یک واحد فرض کرد و در این صورت جمله
 دارای چهار عنصر لازم خواهد بود. اینک توضیح بیشتری
 در این باره:

اینگونه گروهها را که عناصر آن جابجا میشوند، گروه
 لغزان یا ناپایدار مینامیم که در مقابلشان گروههایی وجود
 دارد که اجزاءشان نسبت بهم ثابت میمانند و ما آنها را گروه
 پایدار یا ثابت میگوئیم مانند بعضی از صفات و موصوفشان
 از قبیل «چنین کاری»، «چنان روزی».

ما در اینجا سیاهه ای از صفت‌هایی را که دارای متمم
 لازمند، می آوریم اینها عبارتند از:

آماده، آراسته، آرزومند، آویزان، آورده، آموزنده،
 آگاه، آشنا، انباشته، آکنده، آزاد، آلوده، امیدوار، اعطائی،
 اشاره شده، آمیخته، افتاده، ایستاده، اندیشیده، باخبر،
 برکنار، برخوردار، بی اطلاع، بیگانه، بی خبر، بالیده، برتر،
 برابر، غیر، بسته، بیقرار، بی نصیب، بی شکیب، بی بهره،
 برگشته، برخاسته، بیزار، برحذر، باعث، پشیمان، پنهان، پُر،
 پرسش، پیوسته، پسندگرفته، توانا، تحریک شده، توأم،
 ترسان، ترسیده، جدا، جوابگو، جهاندار، چکیده، چسبان،
 چسبیده، حاکی، حاکم، حامی، خوشبخت، خوشوقت،
 خوشین، خسته، خزیده، خشنود، خواهشمند، خشمگین،
 خرمند، خوشحال، خالی، خلیده، خشم گرفته، خائن، خادم،
 خواستار، خواهان، خرامیده، دادار، دل نهاده، دل کننده، دارا،
 دارنده، دخیل، دل داده، دل آزرده، دُور، دال، دلبسته، دقیق،
 دلخواه، دلتگ، در مانده، دمیده، رنجور، رنجیده، رسیده،
 راحت، رها، راضی، روبرو، رویگردان، رُسته، رسته، ساکن،
 ستیز، سازگار، سرگرم، سبب ساز، سیر، سیراب، سوخته،
 زیان دیده، شیهه، شرمنده، شائق، شایان، شاد، شنیده،
 شناخته، شسته، شهره، شاکی، شاهد، شامل، شریک، طالب،
 عاقد، عاشق، عاجز، عازم، علاقه مند، عاری، عبارت،
 عهد کرده، عهد بسته، عامل، غمگین، فرموده، فرو کرده،
 قائل، قادر، قابل، قرین، کاشف، کتک خورده، کمک حال،
 گریخته، گرفتار، گله مند، گواه، گرویده، لازم، لبریز، مالک،
 مانده، ماهر، مایل، مأنوس، مأیوس، مؤتلف، مؤثر، مبتلا،
 مبذول، مبلغ، مبهوت، متأثر، متأسف، متبخر، متجلی، متصل،
 متحرک، متعهد، متفکر، متشکر، مترادف، متعلق، متضرر،
 معلق، متفاوت، متناسب، متضاد، متقاضی، متنفر، متهم،
 متمایل، متوکل، متنازع، متوطن، مترصد، متکی، محفوظ،
 مجبور، محتاج، محرک، محترز، محدود، مخالف، مخلوط،
 مخبر، مختص، مخاطب، مختار، مدعی، مدرّس، مربوط،
 مرتبط، مرتبی، مرجح، مُرّوج، مردد، مرکب، مستقر،
 مستفیض، مستظهر، مستدعی، مساعد، مسیب، مستعفی،
 مستقل، مساوی، مسلط، مسطور، مشابه، مشخص، مشتاق،

مشعوف، مشترک، مُضَر، مشوق، مشتمل، مشکوک، مشهور، مصتم، مُصلِح، مَصون، مُعارض، مضطر، مطلع، مطابق، معترف، مفتخر، مغایر، معترض، مفروض، معتاد، معلم، مقدم، مُعاون، مُقر، معتمد، مقرون، مقابل، مقید، مقیم، مقلد، مکتشف، مُکتسب، مکلف، ملزم، ملول، ملحق، مُلازم، مُلتزم، ممتاز، منتسب، منتظر، منحصر، مندرج، منزجر، منسوب، منطبق، منقول، منوط، موافق، موظف، موقوف، مُواظب، مؤتلف، موفق، مؤثر، موجب، موکول، نوامید، ناظر، نزدیک، نامزد، نگریسته، نیازمند، ناقد، نوشته، نگهدار، نگران، ناراحت، واقف، وابسته، واصل، وفادار، وادار، وامدار، وارد، واگذار، همکار، همدست، هم صحبت، همدرد، همبسته، همدرس، همزاد، همراه، یادآور، یادگار.

مثال در عبارت:

مصروف، مصتم، مضطرب، مطابق، مطلع، معتقد، مُعارض، معلم، معتمد، معاون، مغایر، مقابل، مقلد، مکتشف، ملتزم، ملازم، منتظر، مناسب، منتقد، مواظب، موافق، مواجه، موجب، مؤتلف، میاندار، نیازمند، نگران، ناظر، نزدیک، نوشته، ناراحت، نگهدار، نظیر، واقف، ویژه، وارد، وابسته، همتاند، همدرس، هم کلاس، همراه، همدست، همدرد، هبسته، همزاد، یاد آور، یادگار.

آماده کار، آموزگار من، استاد ما، همدرس شبها، مخصوص باتوان، و امثال آنها.

فعلیهای ناقص متعدی دو مفعولی - بعضی از فعلها و گروههای فعلی ناقص متعدی دو مفعول دارند بنابراین جمله ای تشکیل میدهند که دارای پنج عنصر لازمست باین ترتیب:

مستدیه + مفعول رثی + مفعول غیررثی + مکمل + فعل ناقص دو مفعولی
 فرهاد + هوشنگ + ما + بزرگوار + معرفی کرد
 فریبون + احمدی + پیش مردم + خوب + جلوه داد

ممکنست مفعول غیررثی بین مکمل و فعل قرار گیرد و ساختمان جمله چنین شود:

مستدیه + مفعول رثی + مکمل + مفعول غیررثی + فعل ناقص دو مفعولی
 رئیس جمهور + آقای مستور را + عنوان وزیر راه + بجلس + معرفی کرد

اینگونه فعلها چنانکه گفتیم عبارتند از: معرفی کردن، جلوه دادن، قلمداد کردن، جلوه گر ساختن، جلوه گر کردن، اعلام کردن و مانند آنها. «خریدن» و «فروختن» را هم میتوان از این دسته افعال شمرد زیرا جمله حاصل از آنها دارای چهار عنصر لازمست باین ترتیب:

مستدیه + مفعول رثی + مفعول غیررثی + مکمل یا مفعول قیمت + فعل
 هوشنگ + کتاب را + از من + پنج تومان + خرید
 فرهاد + خانه را + باو + صد هزار تومان + فروخت

این دو فعل را ممکنست از افعال سه مفعولی نیز بحساب آورد و باین ترتیب نوع دیگری بر اقسام جمله و فعل افزود، البته این در صورتیست که ما مفعول قیمت را از عناصر لازم جمله بشمریم.

بعضی از صفات یادشده، با دو حرف اضافه یا بیشتر میآیند، مانند «مساوی» که هم با کسره و هم با «با» میآیند: «مساوی دو» و «مساوی با دو». یا «آلوده» که هم با کسره و هم با «به» و هم با «با» همراهست و میگوئیم: «آلوده منت»، «آلوده بخاک» و «آلوده با خاک».

آلوده منت کسان کم شو

تا یکشنبه در وثاق توانست

متهم لازم ممکنست با کسره یا حرف اضافه دیگر بیاید. صفاتی را که با حرف اضافه ای غیر از کسره میآیند دیدیم، اینک صفتهایی که متمم آنها همراه کسره است:

آماده، آموزگار، آشنا، آلوده، آراسته، استاد، بیقرار، برابر، باعث، پذیرنده، پُر، چکیده، حاکم، خواستار، خواهان، خاص، خادم، دلداده، دلپسته، دوستدار، دارا، ذلیل شده، راجع، روبرو، سرگرم، سوخته، ساکن، مسبب، شاهد، شایان، شبیه، شائق، شریک، شامل، شهره، شاگرد، صاحب، طالب، عاشق، عاقد، غیر، غیر قابل، فرستنده، فرموده، فزاینده، قاتل، قابل، قادر، قرین، کاشف، کمک حال، گرفتار، مالک، مانند، مایل، مأمور، مبتلا، مبلغ، متمایل، متقاضی، متوجه، متعزز، مترادف، مترصد، متوطن، متناسب، محتاج، محرک، مخالف، مخصوص، مدرّس، مدعی، مُرادف، مرتی، مُروج، مستعد مساوی، مشتاق، مشتمل، مشغول، مشوق، مشابه،

درباره فعل مرکب لازم و متعدی

با بعضی از افعال یاور (فعلهای کمکی) فعل مرکب متعدی بوجود میآید، از این قبیلند: «قرار دادن» و «زدن» و بسیاری دیگر که افعالی میسازند از قبیل: مورد حمله قرار دادن و رنج دادن و گول زدن و دهها مانند آن. در مقابل برخی دیگر از فعلهای یاور فعل مرکب لازم بوجود میآورند که برای مطاوعه و پذیرش افعال یادشده بکار میروند این فعلها را میتوان «فعل پذیرشی یا فعل مجهول» نامید. از این قبیلند: قرار گرفتن، واقع شدن، دیدن، کشیدن، خوردن که فعلهای مرکب پذیرشی یا مجهول زیر را بوجود میآورند؛ مانند: مورد حمله قرار گرفتن، مورد انتقاد واقع شدن، رنج دیدن، رنج کشیدن، گول خوردن، و دهها نظیر آن.

افعال یاور متعدی ساز عبارتند از: بعمل آوردن، بشمار آوردن، بحساب آوردن، صورت دادن، قرار دادن، زدن، دادن.

فعل مرکب مطیعی یا فعل مرکب مطاوعی

فعلهای یاوری که فعل مرکب پذیرشی یا مجهول میسازند عبارتند از: قرار گرفتن، واقع شدن، بعمل آوردن، بنظر رسیدن، بشمار آمدن، صورت گرفتن، آمدن، خوردن، کشیدن، دیدن و بعضی دیگر در پاره ای از موارد^(۱).

از جمله افعال یاور متعدی ساز «قرار دادن» است که با «مورد» که عنصریست دستوری بکار میآورد و در مقابل «قرار گرفتن» و «واقع شدن» قرار میگیرد که فعلهای مرکب پذیرشی یا مجهول میسازند.

اینک مطالبی بیشتر درباره این نوع فعلها:

بسیاری از فعلهای متعدی بسیط رانی را میتوان با «مورد... قرار دادن» هم بکار برد؛ مثال برای فعلهای بسیط: پرستیدن، پرستش کردن، مورد پرستش قرار دادن. پذیرفتن، مورد پذیرش قرار دادن. آزمودن، آزمایش کردن، مورد آزمایش قرار دادن. پرسیدن، پرسش کردن، مورد پرسش قرار دادن. چنانکه دیده میشود با اینگونه فعلهای یاور اسم مصدر شینی یا یکی از مشتقات اسمی فعل اصلی میآید و بین

«مورد» و «قرار دادن» واقع میشود و صورت دیگری از متعدی آن فعل میسازد.

اینگونه افعال را میتوان بدو یا چند صورت مجهول هم کرد، یکی با «شدن» و دیگر با «مورد... قرار گرفتن» مثال: «او پذیرفته شد = او مورد پذیرش قرار گرفت».

«خون او آزمایش شد = خون او مورد آزمایش قرار گرفت».

«در عهد جاهلیت آن بت پرستش میشد - آن بت مورد پرستش قرار میگرفت».

البته همه فعلهای متعدی رانی را نمیتوان باین صورت درآورد، مانند: دادن، گرفتن، شنیدن، یعنی مثلاً نمیتوان گفت: مورد شنیدن قرار داد یا مورد دادن قرار داد یا مورد گرفتن قرار داد.

یکی از علل این امر مسأله استعمال و عدم استعمالست باین معنی که فعلهای بسیطی که صورت دومشان نیز بکار رفته است یعنی بشکل فعل مرکب یا گروه فعلی هم آمده اند با مورد نیز استعمال شده اند. و آنهایی که چنین نیستند صورت دومشان هم با مورد بکار نمیروند.

علت این امر اینست که بعضی از فعلها مصدر «شینی» و مشتقات اسمی حاصل از فعل را ندارند که بتوانند با «مورد» بکار روند.

بعضی از فعلهای متعدی مرکب را هم میتوان با «مورد... قرار دادن» بکار برد. مانند:

احترام گذاشتن، احترام کردن، مورد احترام قرار دادن. مناقصه کردن، مورد مناقصه قرار دادن.

استمالت جستن، استمالت کردن، مورد استمالت قرار دادن.

شکنجه دادن، شکنجه کردن، مورد شکنجه قرار دادن.

گواهی دادن، گواهی کردن، مورد گواهی قرار دادن.

فشار آوردن، فشار وارد کردن، مورد فشار قرار دادن یا

تحت فشار قرار دادن.

اتهام زدن بکسی، کسی را مورد اتهام قرار دادن.

۱- نگاه کنید بتاریخ زبان فارسی از دکتر خانلری، ج ۲ ص.

بشارت دادن بکسی، کسی را مورد بشارت قرار دادن
خشم گرفتن بر کسی، کسی را مورد خشم قرار دادن
ضربه زدن، زیر ضربه قرار دادن.

بسیاری ولی نه همه فعلهای مرکب متعدی غیررانی که با
فعل یاور «کردن» و «نمودن» و «ساختن» و «ورزیدن» و
«گردانیدن» و مترادفهای آنها همراه باشند، ممکنست با
«مورد... قرار دادن» تعویض شوند؛ از آن جمله اند این
فعلها که دارای مفعول غیررانیند:

عتاب کردن، استمالت کردن، دلجویی کردن، رسیدگی
کردن، اعتماد کردن، اعتراض کردن، موافقت کردن، تطبیق
کردن، مطابقت کردن، توجه کردن، تجدیدنظر کردن،
استفاده کردن، نظارت کردن، بازدید کردن، مخالفت کردن،
استقبال کردن، بحث کردن، تفکر کردن، نزاع کردن،
شکایت کردن، کراهت داشتن، نفرت داشتن، محبت کردن،
اهانت کردن، توهین کردن، حمایت نمودن، اتهام زدن،
شک کردن، تردید کردن و بسیاری دیگر. که میتوان گفت:
مورد تردید قرار دادن و مانند آن.

ولی فعلهای متعدی زیر که بدون مفعول رانیند، نمیتوانند
به «مورد... قرار دادن» تبدیل شوند:

ترسیدن، دادخواهی کردن، استعفاء کردن، استنکاف کردن،
امتناع نمودن، امتناع ورزیدن، استقامت ورزیدن، پیروزی
کردن، پیکار کردن، اصرار کردن، مراجعه کردن، مرهم
نهادن، رأی دادن، دل دادن، قوت دادن، جرأت دادن، قبولت
بخشیدن، تملق گفتن، دعا کردن، کمک کردن، اداره کردن،
حیرت کردن، تعجب کردن، تکیه کردن، منزل کردن، اقامت
کردن، امر کردن، بازی کردن، پرهیز کردن، کناره گیری
کردن، خودداری ورزیدن، عادت کردن، جبهه گرفتن، رجز
گفتن، استعفاء دادن، دستور دادن، اقامت گزیدن، سُکنی
گزیدن، تعهد داشتن، بازی دادن، کارشکنی کردن، مانع
تراشی کردن، حکومت کردن، دهن کجی کردن، جلوگیری
کردن، تلاش کردن، سعی کردن، طمع کردن، همراهی کردن،
مدارا کردن، رخصت گرفتن، آشتم کردن، تفاوت گذاشتن،
الفت گرفتن، انس گرفتن، دل بستن، پول دادن، گوش دادن،
حسد ورزیدن، پاس داشتن، امتیاز دادن، امتیاز گرفتن، اطلاع

دادن، سازش کردن، دخالت نمودن، الغاء کردن، لغو کردن،
شرکت کردن، رضایت دادن، صدمه زدن، لطمه زدن، آسیب
رساندن، قدرت داشتن، ضربه زدن، خو گرفتن. که نمیتوان
گفت مورد قدرت قرار داد یا مورد آسیب قرار دادن.

و از این قبیلست اغلب فعلهای متعدی که با این افعال
یاور میآیند:

رساندن، گرفتن، دادن، آوردن، درآوردن، زدن،
انداختن، گذاشتن، نهادن، صورت دادن، خواندن، پذیرفتن،
پاشیدن، برداشتن، نشان دادن، ابراز کردن، اظهار کردن،
پیوستن، وارد کردن، بوجود آوردن، بشمار آوردن،
بحساب آوردن، واصل کردن، گزاردن، جستن، خواستن،
کشادن، کشیدن، گذراندن، گذشتن، پوشیدن.

گفتیم گاهی میتوان فعل کمکی افعال مرکبی را که با فعل
یاور «کردن» میآیند و مفعول رانی دارند، با «قرار دادن»
عوض کرده مانند عفو کردن، تجربه کردن، تجزیه کردن؛ که
تبدیل میشوند به: مورد عفو قرار دادن و مورد تجربه قرار
دادن. ولی بعضی از آنها چنین نمیشوند؛ مانند: ترک کردن و
خرج کردن که نمیتوان گفت «مورد ترک قرار دادن» یا «در
معرض ترک قرار دادن».

فعلهایی که تبدیل میشوند عبارتند از:

الخراج کردن، جبران کردن، آزمایش کردن، امتحان
نمودن، تعریف نمودن، پرمش کردن، پرمشش کردن،
مداومت کردن، تصفیه کردن، مصرف کردن، انتخاب
کردن، پژوهش کردن، تحقیق کردن، استعمال کردن،
استعمار کردن، استثمار کردن، اصلاح کردن، استخدام
کردن، تکذیب کردن، تصدیق کردن، تصویب کردن.
فعلهای متعدی رانی که افعال یاورشان «کردن» و
«ورزیدن» و «نمودن» و «ساختن» و مترادفهای آنهاست و
یا فعل کمکی «قرار دادن» میآیند عبارتند از:

ترک کردن، حمل کردن، لغو نمودن، جذب کردن، قلع و
قمع کردن، جلب کردن، طرح کردن، شرکت کردن، طلب
کردن، تجدید کردن، حفظ کردن، مطرح کردن، تهیه کردن،
تمام کردن، هجو کردن، آواز دادن، صدا زدن، ثبت کردن،
محو کردن، اغفال کردن، حل کردن، تحمیل کردن، دست

گرفتن، احتمال دادن، رواج دادن، تنزل دادن، جمع کردن، نصف کردن، اتخاذ کردن، بحال خود وا گذاشتن، پائین آوردن و صدها مانند آنها.

یادآوری ۱- در این موارد بجای «مورد» ممکنست «در معرض» و «تحت» و «در» نیز بکار رود؛ مانند: تأثیر کردن - تحت تأثیر قرار دادن.

نمایش دادن - در معرض نمایش قرار دادن

یادآوری ۲- افعال دو مفعولی که فعل یا ورشان «کردن» و مترادفهای آنست، گاهی با «مورد... قرار دادن» میآیند؛ در اینصورت معنیشان تغییر میکند و مفعول غیر رایشان حذف میگردد. مثال:

او کتابش را تعویض کرد = او کتابش را مورد تعویض قرار داد.

او هوشنگ را تشویق کرد = او هوشنگ را مورد تشویق قرار داد.

نمونه فعلهای دو مفعولی پیش یادشده عبارتند از: هدایت کردن، ارشاد کردن، راهنمایی کردن، اقتباس کردن، الحاق کردن. ولی فعلهای دو مفعولی که چنین نمیشوند و با «مورد... قرار دادن» نمیآیند بیشترند و عبارتند از:

هبه کردن، وصل کردن، متصل کردن، اضافه کردن، ترقی دادن، حسرت دادن، عرض کردن، وانمود کردن، اعلان کردن، اعلام کردن، علنی کردن، تزئین کردن، زینت دادن، اصرار کردن، عرضه کردن، ترویج کردن، عمل کردن، کسب کردن، اکتساب نمودن، تهییج کردن، اظهار کردن، ایراد کردن، تعلیم کردن، تسلیم کردن، منضم کردن.

خلاصه

بخش نخست عنوانها و اصطلاحات

تعریف فعل لازم و متعدی

فعل لازم

فعل متعدی

فعل لازم المتمم

متمم و مفعول

حالات اسم
اقسام فعل متعدی
فعل متعدی نام
فعل متعدی ناقص

بخش دوم توضیحات

درباره مفعول

درباره فعل متعدی یک مفعولی

درباره فعل متعدی دو مفعولی

درباره متمم لازم

درباره فعل متعدی مرکب ■

مآخذها

- نشر ترجمه در زبان فارسی، از خسرو فرشیدورد، مجله فرهنگ و

زندگی، شماره ۲۳، سال ۵۵.

- پژوهشی در نحو فارسی (جمله بسیط فعلی و تحول آن در زبان

فارسی)، از خسرو فرشیدورد، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی

۱۳۵۵.

- جمله و تحول آن در زبان فارسی از: خسرو فرشیدورد، کتاب زیر

- دستور امروز، از خسرو فرشیدورد، چاپ صفی علیشاه، ۱۳۲۸،

تهران

- دستور پنج استاد، از استادان بهار، رشید یاسمی، قریب، فروزانفر،

همانی، سال ۱۳۲۹، تهران.

- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران.

۱۳۱۸، چاپ خاور.

• برای تعریف بعضی از اصطلاحات، نگاه کنید به مقاله های پیشین

نگارنده در همین مجله آشنا شماره های

